

دکتر سیروس سهامی

پردهٔ دود بر زندگی و آثار الیزه رکلو

مقدمه

با وجودی که قریب به یک قرن از مرگ الیزه رکلو می‌گذرد، «تابو»ی او هنوز بیش و کم بر جغرافیای فرانسه سایه افکنده است. طرفه آن که در توطئه سکوتی که تار و پود خود را پیرامون زندگی و آثار رکلو تنیده، جانبداران جغرافیای «محافظة کار» و حامیان جغرافیای «پیشرو» جملگی همصدا و دست‌اندرکار بوده‌اند^۱. این واقعیت که قدرت مستقر، آزادی اندیشه را حتی در چارچوبهای آکادمیک بر نمی‌تابد، چندان جان شگفتی نیست، زیرا که قدرتمداران اغلب در پی تثبیت و تحکیم اقتدار خویش‌اند. آنچه مایه حیرت بسیار آن است که صنف استادان دانشگاهها، در برابر یکی از زبده‌ترین اندیشه‌ورزان و پایه‌گذاران جغرافیای جدید سکوتی چنین تأسف‌آور و دردبار پیشه کرده است. طرفه تر آن که این واقعه در سرزمینی اتفاق می‌افتد که نمایندگان فکری آن به جد بر آنند که در آن «آزادی انسان از مزدگورکن افزونتر است»^۲ این که جغرافی‌شناسان فرانسوی تا سالهای دهه شصت از تاریخ نظم علمی خویش غافل ماندند جای هیچ انکار نیست. آنان بیشتر نگران آن بوده‌اند که چه چیزی «جغرافیایی» است و چه چیزی چنین نیست و در این مقوله نیز به جای آن که در پی یافتن پاسخی روشن و صریح برآینده اغلب به آموزه‌های استادان خویش دل خوش داشته‌اند و تنها بر مطالعه مقولاتی از پدیده‌ها اکتفا کرده‌اند که به باور آنان بر سنتهای متداول در میان صنف جغرافی‌شناسان تکیه داشته و از جلوه‌ای به ظاهر علمی برخوردار بوده است. یکی از عمده‌ترین این باورداشته‌ها آن بوده است که پدیده‌های سیاسی را در قلمرو جغرافیای علمی جایی نیست و ژئوپولیتیک مقوله‌ای ملعن‌ت‌باری است که در نهایت این ریشه در توسعه‌طلبیهای آلمان هیتلری دارد!

در چنین شرایطی است که شناسایی میراث‌های علمی غنی و گرانسنگ الیزه رکلو، برای جمله‌دوستان علوم اجتماعی و بویژه شیفتگان دانش جغرافیا، وجهه‌یک ضرورت به خود می‌گیرد و بر کشیدن نقاب از چهره اندیشه و آثار او به صورت وظیفه‌ای عاجل در می‌آید.

الیزه رکلو که ایولاکوست از او به عنوان بزرگترین جغرافی‌شناس فرانسه یاد می‌کند^۳ در ۱۵ مارس

۱- در جریان جنگ‌های داخلی اسپانیا (۱۹۳۶-۱۹۳۹)، دو کتاب جغرافیای جدید جهان و انسان و زمین رکلو هم از

سوی هواداران فرانکو و هم از جانب کمونیستها، بارها به آتش کشیده شد.

2- Lacoste(yves), Hérodote, Paris, 1981, N°22, p. 4.

این مقاله بعدها عیناً در کتاب زیر نیز به چاپ رسیده است:

- Paysage Politique, Livre de Poche, Paris, 1990.

۱۸۳۰ در شهر کوچک سنت فوآلاگراند، در جنوب غربی کشور فرانسه، در کنارهٔ رودخانهٔ دُوردونی زاده شد. او سومین فرزند ژاک رکلو، کشیش پروتستان هوادار کالون بود که اوقات خود را یکسره وقف سیر و سلوک در عوالم معنوی می‌کرد و تأمین معاش خانوادهٔ یازده نفری او به ناچار بر عهدهٔ همسر آموزگارش محول شده بود که ریشه در بورژوازی شهر بوردو داشت و آشکارا در رفع نیازهای خانوادهٔ پُر شمار خود با دشواری روبرو بود. از این رو الیزه به اتفاق خواهر و برادر بزرگتر خود، راهی شهر نیروید در آلمان شد و در آنجا، به توصیه و اصرار پدر، در مدرسهٔ مذهبی «برادران مروایا» به ادامهٔ تحصیل پرداخت، ولی به زودی از سالوس و زهد ریایی «خوش علفانی که لقمهٔ شبیه» می‌خوردند چنان دلش به درد آمد که سرخورده و دل‌گران، دیرزمانی از خانوادهٔ خود دل برید. الیزه بعدها، برای ادامهٔ تحصیلات متوسطه، به زادگاه خویش بازگشت و مدت زمانی بعد برای گذراندن تحصیلات دانشگاهی، بار دیگر عازم آلمان شهر برلن شد. در این شهر رکلو به مدت یکسال و به صورتی ناپیگیر، در کلاسهای درس کارل ریتز، یکی از بلندآوازه‌ترین جغرافی‌شناسان دانشگاهی آلمان حضور یافت. او در ۱۸۵۱، در معیت برادر خود اِلی، پیاده از آلمان عازم اورتز، شهری واقع در دامنه‌های شمالی کوههای پیرنه شد. رکلو که سری سرشار از شوق و کنجکاوی و انبانی خالی داشت، روز و شب را در این سفر در زیر آسمان پرستاره سپری کرد و همه چیز را با دقت و تأمل از نزدیک دید. با وقوع کودتای ناپلئون سوم در ۱۸۵۱ که سرانجام به استقرار دوبارهٔ رژیم امپراتوری در فرانسه منجر شد، برادران رکلو که شیفتهٔ نظم جمهوری بودند، ناگزیر به مقابله با دیکتاتوری و جلای وطن شدند و در انگلستان پناه جستند.

رکلو برای تأمین معاش مدتی را در انگلستان به تدریس مشغول شد و با پناه‌جویان فرانسوی که پس از انقلاب سال ۱۸۴۸ عازم این سرزمین شده بودند رابطه برقرار کرد؛ ولی به زودی از رفتار نامساعدی که مقامات انگلیسی با پناهندگان فرانسوی در پیش گرفته بودند، چنان دلزده شد که انگلستان را به مقصد ایرلند ترک گفت و در این سرزمین به عنوان مباشر املاک کشاورزی به کار پرداخت. همبستگی رکلو با مردم ایرلند که سرزمین مادریشان به اشغال قوای انگلیس درآمده بود و خود قربانی قهر و سرکوب بودند، در تمامی عمر پایدار ماند.

پس از ایرلند نوبت به ایالات متحدهٔ آمریکا رسید. رکلو مدت دو سال را در ایالت لوئیزیانا واقع در جنوب، به تربیت کودکان یک بزرگ مالک برده‌دار سرگرم شد. در این مدت، دل‌چرکینی او از رفتار اصحاب کلیسا که با بزرگ مالکان علیه بردگان هم‌داستان شده بودند به اوج خود رسید، تا آنجا که از مذهب کلیسا برای همیشه روی برتاخت.

رکلو در ۱۸۵۵ عازم گروناد جدید (کلمبیا) شد و چندی بخت خود را به عنوان کشتکار قهوه آزمود،

ولی از آن طرفی بر نیست و سرانجام در ۱۸۵۷ ورشکسته و بیمار به کشور خود بازگشت و به انتشار یادداشتهای سفر خویش همت گماشت. از این زمان به بعد بود که قریحه استثنایی وی به عنوان یک جغرافی‌شناس قدراول، با درخشش تمام به ثمر نشست. انتشارات آیت در پاریس، به زودی مراتب تمایل خود را برای چاپ و انتشار خاطرات او ابراز داشت. نشر چند مقاله در زمینه جغرافیای طبیعی، ارتباط رکلو را با «انجمن جغرافیایی پاریس» برقرار کرد. با انتشار نخستین اثر رکلو، زیر عنوان زمین در ۱۸۶۹ که در واقع رساله‌ای جامع در جغرافیای طبیعی محسوب می‌شد، آوازه شهرت او سراسر اروپا و امریکا را فراگرفت.

الیزه رکلو که مدافع خستگی ناپذیر ستم‌دیدگان و دشمن دولت و هر نوع قانونی به جز قوانین طبیعی بود، بزودی با محافل آنارشیستی که هوادار آزادی مطلق انسان بودند نزدیک شد و با شخص باکونین که از جمله بنیانگذاران بزرگ این نحله محسوب می‌شد، پیوند آشنایی و دوستی برقرار کرد. او به انجمن سری «برادری بین‌المللی» باکونین پیوست و به صورت عضو فعال «انترناسیونال کارگران» درآمد. نگرش آنارشیستی رکلو، در جریان مبارزات کمون (۱۸ مارس - ۲۷ مه ۱۸۷۱) قطعیت بیشتری به خود گرفت. او اندک زمانی بعد، در جریان سرکوب این جنبش دستگیر و در زندان مخوف برست به بند کشیده شد. در دادگاهی نظامی نخست به مرگ و سپس به زندان و کار اجباری در جزایر دور افتاده کالدونی جدید محکوم گردید. با این همه، آوازه بلند و اعتبار بالای علمی او سبب شد تا گروه کثیری از دانش‌پژوهان جهان به حمایتی گسترده از او برخیزند. بنگاه انتشاراتی آشت در زمینه انتشار مجموعه جغرافیای جدید جهان با او در زندان به توافق رسید. رکلو را سرانجام، در ۱۸۷۲ به تبعید از فرانسه محکوم و دستبند به دست تا مرز کشور سوئیس، محل تبعید او، هدایت کردند.

رکلو در سوئیس به زودی فعالیتهای سیاسی و علمی خود را از سرگرفت. اوقات او در این ایام بیشتر مصروف فراهم آوردن مقدمات کار سترگ جغرافیای جدید جهان می‌شد. رکلو ناگزیر به تأمین معاش روزمره خود بود که انجام آن در آن ایام ظاهراً آسانتر از عصر ما سیر می‌نمود. او برای گردآوری اطلاعات و مدارک لازم ناگزیر شد به بسیاری کشورهای مورد مطالعه خود سفر کند. رکلو مصالح لازم برای ادامه کار را از همکاران و یا همفکران خود در این کشورها کسب می‌کرد و زمانی که این دو خصوصیت در شخص واحدی نظیر کروپوتکین، جغرافی‌شناس و آنارشیست بزرگ روس، جمع می‌آمد، بخت یار او می‌شد و کار مطالعه او به آسانی از پیش می‌رفت.

دیدار رکلو با کروپوتکین در ۱۸۷۷ اتفاق افتاد و دوستی آنان تا پایان عمر ادامه یافت. کروپوتکین در تدوین مطالب مربوط به جغرافیای روسیه به نحو مؤثری به یاری رکلو آمد. این دو از سوی دیگر در سمت و سو دادن به آیین آنارشیستی که هر نوع مالکیت فردی را مردود می‌شمرد، مشترکاً به کار تئوریک

پرداختند. با این حال بیشترین بخش از اوقات رکلو مصروف نگارش **جغرافیای جدید جهان** شد که تعداد مجلات آن به زودی به ۱۹ و حجم مطالب آن به ۱۷۸۷۳ صفحه بالغ شد. این مجموعه به علاوه متضمن ۴۲۹۰ قطعه نقشه بود و چنانچه حدود ۴۰۰۰ صفحه مطالب مربوط به ۶ جلد کتاب **انسان و زمین** را که در حقیقت وصیتنامه علمی این جغرافی‌شناس پرتلاش محسوب می‌شود، بر مجموعه یاد شده بیفزاییم، اهمیت و اعتبار میراث علمی گرانقدر رکلو در قلمرو جغرافیا بیشتر جلب نظر می‌کند.

الیزه رکلو عفو عمومی اعلام شده از سوی مجلس نمایندگان فرانسه در ۱۸۷۹ را، بدان سبب که شامل حال همه هواداران کمون پاریس نمی‌شد، نادیده گرفت و از بازگشت به فرانسه سرباز زد. اتخاذ این مشی، قرینه دیگری بود که از صداقت سیاسی او حکایت می‌کرد.

باری رکلو به منظور گردآوری مصالح لازم برای تدوین **جغرافیای جدید جهان**، عازم آناتولی، مصر، مغرب، پرتغال و اسپانیا شد و در بایگانی اسناد دو کشور اخیر، به جست و جو و ریشه‌یابی فرایندی پرداخت که به استعمار امریکای لاتین راه برده بود. او در ۱۸۸۹، برای دومین بار، عازم ایالات متحده آمریکا شد و علاوه بر ایالت لوئیزیانا، به نواحی شمالی این کشور و بویژه به نیویورک و ناحیه دریایچه‌های پنجگانه آمریکا سفر کرد. اوقات او در این مدت اغلب به گردآوری اطلاعات از کتابخانه‌ها و مراکز بایگانی اسناد می‌گذشت.

رکلو در آغاز دهه ۱۸۹۰، برای یک اقامت چهارساله، به پاریس بازگشت و با وجودی که آوازه شهرت او محافل علمی سراسر جهان را فرا گرفته بود، درهای تمامی دانشگاه‌های فرانسه را به روی خود بسته یافت. پس از انتشار آخرین مجلد از **جغرافیای جدید جهان**، دانشگاه آزاد بروکسل از او برای تدریس دعوت به عمل آورد. ولی اشتهار او به عنوان یک جغرافی‌شناس آزادی‌خواه، شک و عناد بسیاری از استادان این دانشگاه را برانگیخت. از این رو الیزه به اتفاق برادر خود اِلی و معدودی از دانش‌پژوهان دیگر «دانشگاه جدید بروکسل» را بنیان نهاد که مؤسسه‌ای خصوصی به شمار می‌آمد و به مدت بیست سال به حیات خود ادامه داد.

الیزه رکلو در پایان عمر، تلاش خود را یکسره مصروف نگارش کتاب **انسان و زمین** کرد که در واقع استتاجی از **جغرافیای جدید جهان** محسوب می‌شد. مؤلف، از این اثر به عنوان مطالعه‌ای در «جغرافیای اجتماعی» یاد می‌کند که درونمایه آن بر سه اصل «نبرد طبقاتی، جستجوی تعادل در جهان و نقش بنیادی فرد» تکیه داشت و دو جلد پایانی کتاب در واقع رساله‌ای جامع در جغرافیای انسانی عمومی به شمار می‌آمد.

رکلوی خسته و بیمار پس از عمری تلاش مستمر در مسیر تحقق آزادی و کرامت انسان، سرانجام در ۴ ژوئیه ۱۹۰۵ در توروی بلژیک چشم از جهان فرو بست. برادرزاده‌اش پل رکلو، نظارت بر چاپ پنج

مجلد از انسان و زمین و همچنین مدیریت مؤسسه جغرافیای دانشگاه جدید بروکسل را بر عهده گرفت.^۳ الیزه رکلو شباهت چندانی با سایر جغرافی‌شناسان فرانسوی نداشت. او جسارت و ورزیده و خود را هوادار جغرافیایی خوانده بود که خواهان آزادی کامل و بی‌کم و کاست انسان بود. بهای سنگین این جسارت، پرده چرکینی از سکوت و فراموشی بود که به مدت یک قرن بر زندگی سرشار از مبارزه و بر آثار سترگ و گرانقدر او کشیده شد.

نقد افکار و آثار الیزه رکلو

جغرافی‌شناسی که به آزادی کامل انسان ایمان داشت

رکلو که در سراسر عمر درگیر تمایلات امتناع‌ناپذیر خود برای پاسداری از حریم آسیب‌پذیر آزادی انسان بود، نخست به سوسیالیسم روی آورد و شیفته افکار اوون و فوریه شد و سپس در بازگشت از آمریکا به آموزه آنارشستی دل بست و تا پایان عمر به این دلبستگی وفادار ماند. رکلو معتقد بود که تنها در سایه استقرار چنین نظمی، اعتبار و منزلت انسانی فرد محترم شمرده خواهد شد. بئاتریس ژیلین بر آن است که تربیت پروتستانی رکلو احتمالاً در تکوین تمایلات آنارشستی او مؤثر افتاده است.^۴ پدر که به شدت نسبت به پایمال شدن آزادی فردی در مناسبات قدرت از خود واکنش نشان می‌داد، مایل نبود کسی یا چیزی میان او و خدایش حایل باشد. پسر نیز مانند پدر، مناسک و سازمان‌بندی‌هایی را که مانعی بر سر راه استقلال و آزادی مطلق فرد به شمار می‌آمد، دشمن می‌داشت.

رکلو را اغلب از زمره نظریه‌پردازان بزرگ آنارشست می‌شناسند. با این همه از او به جز یک کتاب، یعنی *تحول، انقلاب و آرمان آنارشستی* که در ۱۸۹۷ به چاپ رسید و معدودی مقاله تئوریک، چیز دیگری در این زمینه بر جای نمانده است. به علاوه رکلو با انتشار گزینه‌ای از دست‌نوشته‌های باکوئین، زیر عنوان *خداوند و دولت*، منتشر شده به سال ۱۸۸۲ و منتخب مقالات کروپتوکین، *زیرنام گفتارهای یک شورشی*، منتشر شده به سال ۱۸۸۵ و با پیشگفتاری که خود به دو اثر یاد شده افزود، در گسترش آموزه‌های آنارشستی گامی بلند برداشت. رکلو در تنها کتاب تئوریک خود: *تحول، انقلاب و آرمان*

۳- برای کسب اطلاع بیشتر در شرح حال الیزه رکلو، رجوع کنید به:

- پل کلاوال، تاریخ جغرافیا، ترجمه سیروس سهامی، مشهد، انتشارات محقق، ۱۳۷۶، صفحات ۱۱۸-۱۲۰.

- ژاک شبلینگ، جغرافیا چیست؟ اقتباس سیروس سهامی، مشهد، انتشارات محقق، ۱۳۷۷، صفحات ۱۸-۲۰.

4- Gibin (Béatrice), Hérodote, Paris, 1986, N° 22, p. g.

آنارشیمیستی می‌نویسد: «نه تنها می‌باید نسبت به قدرت مستقر بدگمان بود، بلکه لازم است از قدرتی که نطفه آن در حال تکوین است نیز بر حذر ماند». او در فصل پایانی اثر خود یادآور می‌شود که: «ما هرگز فریفته توهّمات نمی‌شویم و به خوبی می‌دانیم که دستیابی به پیروزی نهایی به بهای خونهای بسیار و اضطرابها و ملال و خستگی توانفرسا به دست خواهد آمد، زیرا در برابر هر بین‌الملل ستمکشان، ستمگران بین‌المللی خود را عَلم خواهند کرد». رکلو در آثار خود، در مقابله با قهر و خشونت انقلابی، همواره شکیبایی و اخلاق و تساهل و تحمل اندیشه غیر را توصیه می‌کرد: «مقاومت کنید! بدون نفرت و کین‌جویی و انتقام‌طلبی و با نرمی و آرامش یک فیلسوف عمل کنید و در همه حال دست از مقاومت برندارید...» «من به عنوان یک انقلابی، هرگز اعمال قهر و خشونت را تبلیغ نمی‌کنم، بنابراین نمی‌توانم مراتب تأسف خود را زمانی که شاهد هستم رفقایی شکیبایی از دست می‌دهند و خود را تسلیم اندیشه غیرعلمی و سترون انتقام‌جویی می‌کنند پنهان بدارم. با این همه لازم است یادآور شوم که به زعم من دفاع مسلحانه از یک حق مسلم، قهر و خشونت به حساب نمی‌آید».^۵

کروپوتکین بر مذهب طلبی الیزه رکلو در شیوه فکری و اعتقاداتش تأکید می‌ورزد و او را از تبار فلاسفه فرهنگستانی سده هجدهم فرانسه می‌شمارد: «مردی که هرگز بر کسی حکومت نکرد و نخواهد کرد، آنارشیمیستی که آموزه‌های او چکیده شناختی گسترده و عمیق از تجلیات زندگی انسانی در تمامی مکانها و در تمامی اعصار تمدن بشری است».^۶ با وجودی که رکلو با مارکس و انگلس همعصر بوده، هیچگاه با آنان رابطه‌ای مستقیم برقرار نکرد. با این همه بارها از سوی این دو، مورد انتقادی ریشخندآمیز قرار گرفت. مارکس در نامه‌ای به براک، در ۱۸۷۶ نوشت: «سوسیالیستهای فرانسوی زبان در چهره غم‌انگیز برادران رکلو بازتاب می‌یابند» و انگلس از الیزه رکلو به عنوان «مؤلفی کاملاً عادی ... عاری از نظم فکری و ناتوان از هر نوع عملکرد اجتماعی»^۷ یاد می‌کند. از میان نظریه پردازان بزرگ مارکسیسم که عمیق‌تر از دیگران آثار تئوریک رکلو را مورد بررسی انتقادآمیز قرار داده‌اند می‌توان از ژرژ پلخانوف یاد کرد. رکلو در آثار تئوریک خود از آموزه‌های کارل مارکس فاصله می‌گیرد. او گرچه در پاره‌ای مواضع به آراء او استناد می‌جوید. ولی در ضمن یادآور می‌شود: «گرچه وجهی از تاریخ معاصر بر صحت و

5- Zemliak (Martin), Reclus, *Les anarchistes et Les marxistes*, Paris, Hérodote, 1981, No 22, p. 98-106 .

۶- نامه به رشاد هیت، ۱۸۸۳، مکاتبات، جلد دوم، ص ۲۷۹.

۷- انگلس، نامه به لیبکنشت، مورخ ۱۸۷۷/۷/۳۱.

حقیقت آراء نظریه پرداز سوسیالیسم دلالت دارد، ولی تحولات تاریخی دیگر که در عصر او چندان محسوس نبوده، آراء او را مخدوش کرده است». رکلو از جمله بر این نکته تأکید دارد که به خلاف پیش‌بینی مارکس «صنایع و داد و ستدهای خرده و همچنین طبقات متوسط نه تنها با گذشت زمان از میان برنخاسته‌اند، بلکه به عکس رو به گسترش و شکوفایی نهاده‌اند». از نظر او تأکید بر اعتبار «نبرد طبقاتی» (مفهومی که رکلو از مارکس به وام می‌گیرد) کفایت ندارد، بلکه لازم است تا مسأله دولت و روابط آن با فرد نیز مورد تعمق قرار گیرد.

با این همه، به رغم برخورد شدید نظریه پردازان قدر اول مارکسیسم با عقاید رکلو، دانش‌پژوهان اتحاد شوروی نتوانستند اعتبار علمی بالای او را نادیده بیانگارند. در مقاله‌ای به قلم والانیتریچ، در *دانشنامه فلسفی*، چاپ مسکو به سال ۱۹۶۷، می‌خوانیم:

«ژان ژاک الیزه رکلو، جغرافی‌شناس فرانسوی و نظریه‌پرداز آنارشسیسم (۱۵ مارس ۱۸۳۰ - ۴ ژوئیه ۱۹۰۵). او در ۱۸۶۵ به بین‌الملل اول پیوست و به جانبداری از باکونین پرداخت. در ۱۸۷۱، در کنار مدافعان «کمون پاریس» به نبرد برخاست و پس از شکست جنبش، از فرانسه تبعید شد. در فاصله سالهای ۱۸۹۲ تا ۱۹۰۵ عهده‌دار تدریس جغرافیا در «دانشگاه جدید بروکسل» شد، دانشگاهی که به ابتکار شخص او ایجاد شده بود. رکلو بر اثر پژوهشهای جغرافیایی خود که در آن جلوه‌های قریحه ادبی مردم پسند درخشانش با گسترهٔ خارق‌العادهٔ اطلاعات او پیوند می‌خورد، آوازه‌ای تمام یافت. آثار رکلو سرشار از اندیشه‌های انسان باورانه و حاکی از تمایل شدید او به تحکیم همبستگی میان خلقها بود.

رکلو در اثر خود *انسان و زمین* که در شش جلد، در فاصلهٔ سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ به روسی برگردانده شده، می‌کوشد تا تصویری کلی از چگونگی توسعهٔ جامعهٔ بشری به دست دهد. هرچند او در بیان تأثیرات محیط طبیعی بر جامعهٔ انسانی ره اغراق می‌پوید، به هیچ‌رو یک جغرافی‌شناس جبرگرا به حساب نمی‌آید. رکلو میان یک محیط ایستاد (شرایط طبیعی) و یک محیط پویا (شرایط اجتماعی) قایل به تمایز بوده و بر آن است که محیط پویا تأثیرات محیط ایستا را تعدیل می‌کند و یا تغییر می‌دهد. رکلو به نحو مبرمی بر اعتبار سه «پدیدهٔ اجتماعی» و یا «قوانین بنیادی» تاریخ تأکید می‌کند. این سه عبارت‌اند از تقسیم جامعه به طبقات و وجود نبرد میان آنها، انقلاب اجتماعی که او از آن به عنوان «جستجوی تعادل» میان طبقات یاد می‌کند و سرانجام نقش مسلط و برتر فرد. رکلو جانبداری خود را از نظریه ذهنی قهرمان و قهرمان آیینی در تاریخ ابراز می‌دارد. از دید او پیدایش نوابغ و استفادهٔ مطلوب از صفات و ویژگیهای فکری آنها از سوی جامعه، از جملهٔ ملاکهای پیشرفت و ترقی به حساب می‌آید. رکلو بارها بر تمایز میان تحول و انقلاب تأکید می‌کند. پلخانوف بر آن است که ویژگی اجتماعی تأملات

رکلو، یادآور دانشنامه‌نویسان سدهٔ هجدهم فرانسه است ...».

طبیعت از نگاه رکلو

آثارشسته‌های سدهٔ نوزدهم طبیعت را کلیتی متوازن و هماهنگ می‌پنداشتند، تابع قوانینی که احدی را یارای تخطی و سرپیچی از آن نیست، مگر آن که تعادلی نافرخته و بدفرجام در آن پدید آورد. حقیقت آن است که آثارشسته‌ها به تنها قانونی که باور داشتند، قانون طبیعت بود، قانونی که به سبب تعادل و هماهنگی ذاتی خویش کمال نیکی به شمار می‌آمد.

رکلو به نوبهٔ خود عشقی عمیق نسبت به طبیعت در دل احساس می‌کرد. اغلب پیش از برآمدن بامداد، تفرج‌کنان به دیدار آن می‌شتافت و معتقد بود برای سر در آوردن از چگونگی سازوکار طبیعت، بهتر است به جای پناه‌جستن در کنج دفاتر کار و یا کتابخانه‌ها، مستقیماً با آن رابطه برقرار کرد. شیدایی رکلو چیزی از قماش یک متفمن دوستدار طبیعت نبود. او به عنوان یک جغرافی‌شناس، نظر به وابستگی متقابلی داشت که انسان و طبیعت، عناصر بنیادی آن را تشکیل می‌دادند، نگرشی که در نهایت امر به ساماندهی طبیعت راه می‌برد.

از نگاه رکلو پرداختن به طبیعت بگردست نخورده که از مَهر و نشان انسان فارغ مانده باشد، فاقد اعتبار است. او به این واقعیت بدیهی آگاهی داشت که انسان از آن دسته از عوامل طبیعی است که قادر است در چهرهٔ طبیعت دست برده، آن را تغییر دهد. رکلو به خلاف پیروان ژان‌ژاک روسو که طبیعت را در ذات خود مظهر خیر می‌پنداشتند و انسان را در جوهر خویش مایهٔ شر، بر آن بود چنانچه انسان قوانین حاکم بر طبیعت را به فراست دریابد و آن را پاس بدارد، هرآینه قادر خواهد بود در طبیعت منشأ کنشهایی سودمند باشد.

این بیان که الزامات برخاسته از محیط طبیعی، قلمرو کنش انسانی را محدود می‌کند، لزوماً بدان مفهوم نیست که الیزه رکلو قایل به اعتبار جبر در جغرافیاست، زیرا که در جبر جغرافیایی تنها بر اهمیت یک عامل طبیعی تأکید می‌شود و به جای آن که در تحلیل سازماندهی اجتماعی، بر وابستگیهای متقابل اتکا شود، تنها به ارایهٔ تبیینی ساده‌انگارانه از واقعیت بسنده می‌گردد. در حالی که رکلو با ارایهٔ مثالهایی بسیار نشان می‌دهد که محیط طبیعی سکاتدار کنش انسانی نیست و سازماندهی اقتصادی و اجتماعی گروه‌های انسانی یکسره تحت تأثیر الزامات محیط طبیعی قرار نمی‌گیرد. چه بسیار اتفاق افتاده است که در شرایط طبیعی یکسان، سازماندهیهای اقتصادی و اجتماعی اشکالی سخت‌گوناگون به خود بگیرد: به قول مشهور، جملهٔ جزیره‌نشینان دریانورد نبوده‌اند! ادغام انسانها در اکوسیستم به انحای مختلف، گاه به نحوی بسیار مناسب و گاه به تعبیر رکلو به شیوه‌ای «بیمارگونه» صورت گرفته است.

رکلو بر آن است که انسان از روزگارانی بس دراز طبیعت را مورد بهره‌برداری قرار داده و از این

رهگذر چهره آن را دگرگون کرده است و در نهایت امر پیدایش مجموعه‌های جغرافیایی و اکوسیستمهای جدیدی را موجب شده است: مجموعه‌ها و اکوسیستمهایی که عامل پیدایش آنها انسانها بوده‌اند. به عقیده او محیطهای طبیعی بر اثر تعامل میان عوامل تشکیل‌دهنده خود، یعنی آب و هوا، جنس خاک و پوشش گیاهی و مانند آن بی‌وقفه دستخوش تغییر بوده است. چنین است که مؤلف بر پویایی محیطهای طبیعی تأکید دارد و تصریح می‌کند که تنها با شناخت دقیق کیفیت این پویایی امکان بهره‌برداری سنجیده از آن فراهم می‌آید. انسان در واقع با تغییر یک عامل از عوامل محیط طبیعی سبب می‌شود تا این پویایی بطور خودکار دستخوش دگرگونی شود و تعادلها و عدم تعادلهایی نو از رهگذار آن پدید آید.

بنابراین چنانچه انسان بخواهد بدون ایجاد بی‌تعادلیهای برگشت‌ناپذیر، در طبیعت دگرگونی ایجاد کند و آن را سامان دهد، می‌باید قوانین ناظر بر پدیده‌های طبیعی را به شایستگی بشناسد و بداند که در این فرایند تا کجا باید پیش برود. زیرا که محیط طبیعی در تعادلی بسیار شکننده و آسیب‌پذیر قرار دارد.

رکلو بدین ترتیب اهمیت بسیاری برای شناخت جدی پدیده‌های محیط طبیعی قایل بوده و در تدوین کتاب برجسته خود زمین که نخستین اثر جامع در جغرافیای طبیعی است، دست به تلاشی بزرگ زده است: کتابی که امانوئل دومارتون، بنیانگذار جغرافیای طبیعی مدرن در فرانسه، از آن با ستایش بسیار یاد کرده است. رکلو در پایان این کتاب، از کامیابیها و شکستهای انسان در ساماندهی محیط طبیعی سخن گفته و در مثل پیامدهای ناشی از جنگل‌زدایی در ارتفاعات آلپ را مورد توجه قرار داده است. او پس از برشمردن امکانات گسترده‌ای که بر اثر توسعه فن‌آوریهای جدید در اختیار انسان قرار گرفته، نسبت به کار بست مفرط و نادرست ماشین و آثار مخرب آن در بروز تباهی نهایی و جبران‌ناپذیر در طبیعت هشدار می‌دهد.

باری هشدارهای زیست محیطی رکلو در کتاب زمین، مانند سایر آثار او، پس از مرگ نویسنده از یادها می‌رود و به مدت نیم قرن مورد غفلت قرار می‌گیرد. علت این غفلت، گرایش رو به رشد جغرافی‌شناسان دانشگاهی به سوی تخصص و اعتبار فزاینده ژئومورفولوژی در جغرافیای فرانسه است که دید کلی بین جامع‌نگر در جغرافیا را مخدوش و نگرشی نسبتاً ایستا را جایگزین دیدی پویا از مسأله می‌کند.

رکلو و «جغرافیای اجتماعی»

امروزه تقریباً همگان از یاد برده‌اند که این نخستین بار رکلو بوده است که در سال ۱۹۰۵ از «جغرافیای اجتماعی» یاد می‌کند و آن را محور شش جلد کتاب انسان و زمین قرار می‌دهد. مؤلف در پایان پیشگفتاری بر این کتاب می‌نویسد: «نبرد طبقاتی» جستجوی تعادل (انقلاب) و اراده مؤثر فرد، سه دستور کاری است که از مطالعه جغرافیای اجتماعی حاصل می‌آید. در این میان تنها جغرافی‌شناسانی از رکلو یاد کرده‌اند که به تاریخ و به گذشته نظم علمی خویش عنایت نشان داده‌اند. با

این همه، آندره مینیه در کتاب مشهور خود: *تاریخ اندیشه جغرافیایی در فرانسه*، «رکلو ی شگفتی آفرین» را برجسته‌ترین نماینده «جغرافیای توصیفی» می‌خواند^۸. تکیه بر «توصیفی» بودن آثار رکلو بی‌گمان بدان نیت صورت گرفته است که گفته شود آثار این جغرافی‌شناس، با توجه به گسترش علوم و تحولی که جهان شاهد آن بوده، چه از نظر برداشت علمی و چه به لحاظ اسناد و مدارکی که بدانها استشهاد شده است، تا حدود زیادی اعتبار خود را از کف داده است. در حالی که تعمقی در این آثار حکایت از تنوع عوامل و مسایلی دارد که مؤلف آنها را نه در یک برداشت دانشنامه‌ای، بلکه در کنش و اکتشافشان و در ارتباط با پویایی عمومی پدیده‌ها عرضه داشته است. ایولاکوست یادآور می‌شود: «این بیان که یک جغرافی‌شناس در کار مطالعه خود علاوه بر پراکندگی جمعیت و فرایند تحول آن به مطالعه امر شهرنشینی و کشاورزی و اشکال مالکیت و صنایع و بازرگانی و سرانجام به آموزش و پرورش و علوم (عناوین فصول گوناگون جلد ششم از کتاب *انسان و زمین*) بپردازد، امروزه البته امری بسیار معمولی و عادی به نظر می‌رسد، بویژه برای آنانی که به تحول معناشناختی دانش خود توجه لازم را مبذول نمی‌دارند»^۹.

باری جغرافیای فرانسه دیر زمانی آشکارا شیفته مدلی بوده است که ویدال دولابلش در دورنمای *جغرافیای فرانسه* (۱۹۰۵) عنوان می‌کند، در حالی که در این مدل نه از شهرها نشانی بوده و نه در آن از صنایع و تحول اقتصادی و اجتماعی فرانسه سخنی به میان آمده است. این دورنما که مقدمه‌ای بوده است بر کتاب *تاریخ فرانسه*، نوشته ارنست لایس، در واقع جغرافیایی است در خدمت تاریخ. در عوض شاگردان پل ویدال دولابلش که طی سالیانی دراز سکان جغرافیای فرانسه را در دست داشته‌اند، از آن به عنوان مدلی از یک توصیف جغرافیایی کامل و منطبق بر واقعیات همه زمانها یاد کرده‌اند، بی‌آن که به کاستیها و کمداشتهای این مدل و از آن جمله به فقدان توجه کافی به مسایل شهری و صنعتی و بویژه سکوت کامل درباره مسایل اجتماعی و سیاسی اشاره‌ای شده باشد. ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که مسایلی از این دست در حیطه کار جغرافیا قرار ندارد.

از این رو پرسش مقدری که در این زمینه به ذهن می‌آید آن است که مطالعه کدام گروه از پدیده‌ها در حیطه کار جغرافیا قرار دارد و کدامین گروه از پدیده‌ها از این حیطه بیرون است؟ شاید تذکار این نکته زاید باشد که عرصه موضوعیت علوم، در جریان زمان تغییر یافته و گسترش پذیرفته است. از آن جمله

8- Meynier (André) *Histoire de la pensée géographique en France*, Paris, P. U. F., 1969, p. 11.

۹- ایولاکوست، همانجا، ص ۱۵.

است مثلاً تاریخ که دیر زمانی موضوع آن عبارت از مطالعه سرگذشت پادشاهان و جنگها و پیمان نامه‌ها و در نهایت امر پرداختن به نحوه پوشش و شیوه تغذیه عامه بوده عرصه این دانایی از سده نوزدهم، با بها دادن بیش از پیش به مناسبات اجتماعی و مسایل استراتژیکی و با توجه به دگرگونیهای ساختاری اقتصادی و اجتماعی، به نحو شایان توجهی تغییر یافته و رو به گسترش نهاده است، در حالی که دست کم در جغرافیای فرانسه، وضع بدین منوال نبوده است.

اندک زمانی پس از انتشار دورنمای جغرافیایی فرانسه که از آن به عنوان مدلی ویدالی در مقوله جغرافیای ناحیه‌ای یاد می‌شود، مقاله «نوع معیشت» از ویدال دولابلاش، نخست در سالنامه‌های جغرافیا و سپس، پس از مرگ مؤلف به اهتمام امانوئل دومارتون، در مجموعه‌ای از مقالات زیر عنوان اصول جغرافیای انسانی به چاپ می‌رسد و به زودی به صورت مدلی برای جغرافیای انسانی عمومی در می‌آید. در این مدل نیز بسیاری از مسایل و موضوعات اساسی جغرافیا به فراموشی سپرده شده است. از جمله در این کتاب از شیوه‌های تغذیه و رژیمهای غذایی گفتگو می‌شود، بی‌آن که مثلاً از قحطسالیهای مزمن دامنگیر چین و هند ذکری به میان آید. از نظر ویدال قحطسالی، با وجودی که از یک جهت به بروز بی‌نظمی در موسمیها مربوط است، مضمونی جغرافیایی به حساب نمی‌آید. ایولاکوست خاطر نشان می‌کند که تنها پنج صفحه از کتاب فصول، به بررسی وضعیت شهرها اختصاص دارد و این حتی از آن چه به بیان نحوه زندگی اسکیموها مربوط می‌شود نیز کمتر است.^{۱۰}

مفهوم «نوع معیشت» که در واقع بیت‌الغزل جغرافیای انسانی ویدالی شمرده می‌شود، تنها می‌تواند بیانگر وضعیت گروههای محدودی از جمعیت باشد که در شرایط خودبستگی اقتصادی بسر می‌برند و برای تأمین نیازهای خود یکسره به محیط پیرامونی خویش چشم دوخته‌اند. با این همه ویدال دامنه چنین مفهومی را به جامعه‌های گسترده‌تر تسری می‌دهد، بی‌آن که از تأثیرات غالب اقتصاد جدید سخنی به میان آورد. برداشتی این چنین، این امکان را پدید می‌آورد که بتوان از کنار مسایل جادوی نظیر عملکرد نظم استعماری به آسانی گذشت و پیامدهای ناگوار آن را همچنان در بوتۀ اجمال گذاشت. ویدال دولابلاش از تحول تمدنها و نابرابری میان آنها چنان سخن می‌گوید که پاره‌ای از جغرافی‌شناسان به وجود رگه‌هایی از «نژادپرستی» در گفتار او تأکید می‌کنند. این شیوه از برداشت، در آثار بسیاری از شاگردان ویدال حتی تا زمان ما نیز مشهود است. مثلاً از دید پی‌یرگورو، استاد گلژدوفرانس که هدایت بسیاری از پژوهشهای جغرافیایی مربوط به آسیا و آفریقا را بر عهده داشته است، طرح مسایلی نظیر کم

رشدی و یا امپریالیسم در جغرافیا محلی از اعراب ندارد.

باری جانبداران مکتب ویدالی دیرزمانی به آموزه‌های این مکتب وفادار ماندند و زمانی که تحول اجتناب‌ناپذیر وضعیت جهان آنان را به قبول کاستیهایی در برداشت ویدالی ناگزیر کرد، مدعی شدند که جغرافیای جدید در اواخر سده نوزدهم و سده بیستم، مراحل آغازین خود را سپری می‌کرده و این که این جغرافیا بتواند به تمامی مسایل پیش رو توجه لازم را مبذول بدارد، انتظاری بیهوده است. آثار الیزه رکلو در عوض چوبین بودن پای چنین استدلالی را نشان می‌دهد، زیرا رکلو، در اوج سکوتی که در قبال حادث‌ترین مسایل جهان، جغرافیای فرانسه را در خود گرفته بود، در تلاش بود تا توجه همگان را به سوی پدیده‌های ناشی از شهرنشینی، توسعه صنایع، نقش ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، اشکال گوناگون سلطه‌جویی و استعمار و مانند آن جلب کند.

آثار جغرافیایی رکلو را نمی‌باید به دیدگاه‌های او در عرصه جغرافیای اجتماعی و یا به ملاحظات تاریخی و جامعه‌شناختی او منحصر دانست و آن را بازتاب برداشتها و عقاید سیاسی او شمرد. زیرا که رکلو، جغرافی‌شناس جامع‌نگر و کامل است. کتاب زمین او چنان که ذکر آن گذشت، رساله‌ای گرانقدر در قلمرو جغرافیای طبیعی محسوب می‌شود. رکلو به موضوع وحدت جغرافیا، یعنی به تعامل میان پدیده‌های طبیعی و پدیده‌های انسانی توجهی خاص ابراز می‌دارد و محیط را «مجموعه‌ای پویا از عناصری بسیار گوناگون» می‌داند و به انتقاد از داوریهای نادرست عصر خود می‌پردازد، داوریهایی که به یک عامل از عوامل و عناصر بطور مفرط بها می‌دهد و ویژگیهای جامعه‌های انسانی را متأثر از آن می‌داند. او در صفحات ۱۱۴-۱۱۵ از جلد اول کتاب خود *انسان و زمین* می‌نویسد: «شک نیست که مطالعه جداگانه و تفصیلی کنش ویژه عوامل گوناگون طبیعی نظیر سرما یا گرما، کوه یا جلگه، استپ یا جنگل و رودخانه یا دریا بر یک جمعیت معین، امری ضروری است. ولی عرضه داشت این وجه خاص از طبیعت، بدان‌سان که گویی قادر است به تنهایی عمل کند و جدا کردن آن از سایر عوامل، به منظور مطالعه تأثیرات اساسی آن، چیزی به جز افتادن به دامان تجریدی محض نیست.

«حتی آنجا که چنین تأثیراتی به صورتی قطعی در تعیین سرنوشت‌های مادی و اخلاقی یک جامعه انسانی مؤثر افتد، باز با انبوهی دیگر از عوامل و انگیزشها با پیامدهایی تقویت‌کننده و یا بازدارنده مواجه‌ایم که با یکدیگر تلفیق می‌شوند. محیط عاملی به غایت پیچیده است، تا آنجا که انسان زیر نفوذ و تأثیر انبوهی از نیروهای گوناگون قرار می‌گیرد که در تمامی جهات در حرکت‌اند و مستقیم یا غیرمستقیم به هم می‌پیوندند و یا کنشهای آنها به تقابل با یکدیگر برمی‌خیزند».

با وجودی که الیزه رکلو در بیان برداشتهای خود به کسوت یک بوم‌شناس زود هنگام ظاهر می‌شود،

باید اذعان داشت که جغرافیای طبیعی او، به سبب توسعه سریعی که علوم از آن پس شاهد آن بوده‌اند، بخش بزرگی از تازگی و اعتبار خود را از کف داده است. با این همه این داوری در مورد جغرافیای انسانی او صادق نیست، بطوری که بداعت بسیاری از مطالب کتاب انسان و زمین، بویژه در زمینه پدیده شهرنشینی، با وجودی که نزدیک به یک قرن از آغاز کار آن می‌گذرد، هنوز به خوبی احساس می‌شود. او در مقوله اخیر و در تحلیل خود از مسایل شهری به دادوستد مستغلات شهری و به مسکن فقیرنشین توجهی خاص ابراز می‌دارد و شهر را به صورت سازواره‌ای می‌بیند که قادر است مستقلاً عمل کند. رکلو در آثار خود توجه خواننده را به روابط و مناسبات شهر با شهرهای دیگر و به وجود مناطق نفوذ و به شبکه‌های شهری جلب می‌کند.

آنچه در این میان مایه کمال شگفتی است بیان آشنای رکلو برای کسانی است که به وجود انتظامی ریاضی در امر پراکندگی شهرها قایل بوده‌اند، بشنوید:

«اگر زمین به لحاظ ناهمواری، جنس خاک و شرایط آب و هوایی همشکل و یکنواخت می‌بود، هر آینه پراکندگی شهرها می‌توانست وجهه‌ای هندسی به خود ببخیزد؛ بدین معنا که کشش و جاذبه متقابل، توانمندیهای ذاتی جامعه و سهولت مبادلات، شهرها را و می‌داشت تا در فواصلی مشابه از یکدیگر قرار گیرند. در یک ناحیه هموار که در آن موانع طبیعی موجود نباشد و ناحیه به کشورها و به واحدهای سیاسی جداگانه تقسیم نشده باشد، بزرگترین شهر، مستقیماً در مرکز ناحیه قرار می‌گیرد و شهرهای درجه دوم، با مجموعه‌ای از روستاهای وابسته به خود، در فواصلی برابر، برگرد شهر مرکزی استقرار یابند. [...] در شماری بسیار از کانونهای شهری که از روزگاری دراز مرکز تجمع جمعیت بوده‌اند، به رغم بی‌نظمی ظاهری می‌توان به وجود نظم در پراکندگی مکانی آن پی برد [...] حتی در کشور فرانسه، پیش از آن که بهره‌برداریهایی کانی و صنعتی توازن و تعادل ناحیه را بر هم زند و دستخوش اختلال کند، شاهد انتظامی شگفتی‌آفرین در پراکندگی کانونهای شهری بوده‌ایم»^{۱۱}.

رکلو و برداشتهای تاریخی

توجه به تاریخ در جغرافیای فرانسه ریشه‌ای بس عمیق دارد. پل ویدال دولابلاش که از او به عنوان بنیان‌گذار جغرافیای جدید یاد می‌شود، پیش از آن که به قلمرو جغرافیا توجه نشان دهد، به پژوهش در حیطه تاریخ اشتغال داشته است و از آن پس نیز توجه او به گذشته در تبیین وضعیت حال هیچگاه کاستی نگرفته است. با تأسف باید یادآور شد که در این مقوله نیز تلاش الیزه رکلو در اثر ناشناس مانده‌ او

۱۱- الیزه رکلو، انسان و زمین، جلد پنجم، صفحات ۳۴۱-۳۴۲، به نقل از ابولاکوست، ص ۲۲.

انسان و زمین، توجه چندانی را بر نیانگیخته است. تأملی در محتوای این اثر ما را با نقش کارآیند تاریخ در توضیح و تفسیر پدیده‌های جغرافیایی آشنا می‌کند. از دید رکلو جغرافیا به جز تاریخ در فضا نیست، همچنان که تاریخ جغرافیا در زمان است؛ عبارتی که رکلو آن را در سرلوحه هر شش جلد کتاب انسان و زمین قرار می‌دهد. مؤلف در چهار جلد نخستین از کتاب، به تاریخ از دید «زمان دراز» می‌نگرد: در جلد آغازین مجموعه، ناظر بر تاریخ جهان باستان است و دو جلد بعدی به سده‌های میانه و دوران جدید اختصاص یافته است. در تمامی این بخشها، به نقش شرایط جغرافیایی در تحول رخدادهای تاریخی تأکید فراوان شده و راهبردهای سیاسی و نظامی در گذشته، در یک مکان معین، با آنچه در زمان نگارش کتاب در آن مکان در جریان بوده در ارتباط قرار گرفته است. دو جلد پایانی انسان و زمین در حقیقت رساله‌ای واقعی است در مقوله جغرافیای انسانی عمومی و در آن اشکال پراکندگی جمعیت، فرایندهای جمعیت‌پذیری، پدیده شهرنشینی، فعالیتهای کشاورزی، اشکال مالکیت بر زمین، صنعت، تجارت، آموزش و پرورش و علوم، در سایه دگرگونیهای حاصل از انقلاب صنعتی و توسعه تلاشهای استعماری و گسترش دامنه داد و ستد جهانی، با ارایه نقشه‌های بسیار، به عمق مورد بررسی قرار گرفته است.

به خلاف پل ویدال دولابلاش که در ارایه براهین خود اغلب به گذشته‌های دور و دست کم به دوران پیش از انقلاب صنعتی نظر دارد، رکلو در پژوهشهای خود درباره تاریخ اقتصادی و اجتماعی جوامع، نه تنها به زمانهای دور بلکه به دوران معاصر و آنچه مقارن نگارش کتاب در حال اتفاق افتادن بوده است ارجاع می‌دهد و می‌نویسد: «جغرافیا مقوله‌ای ایستا و تغییرناپذیر نیست، بلکه مدام و به روالی روزمره تحت تأثیر کنش انسانی تغییر شکل می‌دهد»^{۱۲}. رکلو عامل اصلی این دگرگونی را گسترش علوم و صنایع جدید می‌داند، فرایندی که به زعم او متناقض به نظر می‌رسد. او برای بیان این تناقض مدام با ما از «ترقی» و «تنزل» سخن می‌گوید. در مثل او توسعه ماشینیسیم را نوعی «ترقی» می‌داند که به بهای «تنزل» شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان حاصل می‌آید. رکلو این دیالکتیک را نه تنها در چهارچوب یک کشور و یا یک ناحیه معتبر می‌داند، بلکه آن را به سراسر جهان تسری می‌دهد و می‌نویسد: «امروزه سراسر خلقهای جهان با ماجرا درگیرند... ترقی امری است جهانی. چه بسا که کامیابی و شکوفایی پاره‌ای از کشورها، سقوط و زوال اعتبار کشورهای دیگر را در پی داشته باشد و این جنبه دردانگیز نیمه تمدنی است که ما این همه بدان می‌باهی هستیم: نیمه تمدن زیرا که همگان را از آن حصه‌ای در خور و مناسب نیست»^{۱۳}.

از آنچه آمد می‌توان به خوبی استنباط کرد که گستره مقولاتی که الیزه رکلو در قلمرو کار جغرافیا بدان ارجاع می‌دهد به مراتب گسترده‌تر و جامع‌نگرتر از بنیان‌گذار جغرافیای دانشگاهی فرانسه، یعنی پل ویدال دولابلش بوده است، کسی که آثار او در تمامی نیمه اول قرن ما به عنوان الگوی مطالعات جغرافیایی مورد استناد قرار گرفته و هنوز نیز بسیاری از جغرافی‌شناسان صاحب‌نام در این کشور از آن پیروی می‌کنند.

ایولاکوست بر این باور است که غفلت از آثار و آرای الیزه رکلو، توسعه جغرافیای انسانی را در فرانسه، طی چندین دهه دستخوش وقفه و رکود نگاه داشته است^{۱۴} و یا به عبارت دیگر این بویژه پس از دهه ۱۹۵۰ و یا به عبارت دقیق‌تر پس از انقلابات دانشجویی ۱۹۶۸ بوده است که آراء و آثار رکلو مورد توجه و حیطة کار جغرافیا وسعت می‌گیرد. با این همه غفلت از گستره عظیمی از مطالعات او که به مسایل ژئوپولیتیکی راجع می‌شود همچنان ادامه یافته است.

رکلو و ژئوپولیتیک

رکلو نخستین کسی است که ماهیت امپریالیستی سرمایه را در مقیاس جهانی مطرح کرده است. او می‌نویسد: «عرصه مناسبات جهانی هم‌اکنون آشکارا توسعه پذیرفته و همه خشکیها و دریاهاى جهان را دربر گرفته است. نیروهایی که در هر کشور دست‌اندرکار مبارزه‌اند، این نبرد را به منظور بهروزی تمامی مردم جهان از پیش می‌برند. نه تنها سرمایه در صدد است در هر کشور کارگران را به انقیاد خویش درآورد، بلکه سرمایه، با رشد خارق‌العاده و بی‌قاعده و بی‌اعتنایی به مرزها بر آن بوده است تا تمامی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان جهان را در راستای تأمین منافع خود بسیج کند»^{۱۵}.

این مضمون که در مقایسه با تبعات بعدی در ماهیت امپریالیسم، از عمق و غنای کمتری برخوردار بوده، در عوض در زمانی عنوان شده که مارکس تنها به توسعه نظام سرمایه‌داری در چهارچوب یک کشور، یعنی انگلستان می‌اندیشیده است. در واقع آنچه که به آثار رکلو بیش از پیش رنگ تازگی می‌بخشد تحلیل‌های ژئوپولیتیکی او از رقابتهای امپریالیستی و روشهای اعمال شده از سوی سرمایه‌داری جهانی در تسخیر سرزمینها و اعمال نظارت بر آنها بوده است. رکلو مکرراً از رقابت میان قدرتهای بزرگ و نابرابری در پویایی اقتصادی آنان یاد می‌کند. او بر عدم توانایی امپراتوری انگلیس در ایفای نقش رهبری در جهان و بر تنگناهای اقتصاد صنعتی این کشور از یک سو و از سوی دیگر بر توسعه برق‌آسای سرمایه‌داری آلمان و ژاپن تأکید می‌ورزد و پیش‌بینی می‌کند که سرنوشت جهان در آینده در

تخاصم میان ایالات متحده آمریکا و امپراتوری روسیه رقم خواهد خورد. رکلو تصریح می‌کند: «ایالات متحده آمریکا، بر حسب الزامات زمان و براساس و ادراکی نخوت‌آمیز از نقش خود در میان ملل جهان به مرحله‌ای رسیده است که در جهان غرب حضوری واقعی دارد و بر آن است تا قیومت خود را به همه کشورهای جهان اعمال کند. از این رو به ناچار در نظم عمومی جهان در برابر امپراتوری روسیه، پهناورترین کشور جهان قرار می‌گیرد که در امر صنعتی شدن مسیری میان بُر را اختیار کرده است. ایالات متحده آمریکا و امپراتوری روسیه، به منظور احراز نقش برترین قدرت جهان مدرن، به ناگزیر با یکدیگر درگیر رقابتی دشوار خواهند بود...»^{۱۶}.

رکلو در رویکرد خود از ژئوپولیتیک جهان، اعتباری شایان توجه برای مناسبات قدرت میان نیروهایی قایل است که بر سرزمینها و ساکنان آنها تسلطی آشکار دارند. مطالعات او درباره آسیای مرکزی و ایران «پیکره‌ای که دو گوشته‌خوار بر سر تصاحب آن با یکدیگر به نزاع برخاسته‌اند» از این جهت بسیار آموزنده است.^{۱۷}

باید به یاد داشت که رکلو در آثار خود هرگز واژه «ژئوپولیتیک» را به کار نمی‌گیرد. رویه جغرافیایی او چنان بوده است که به خلاف راتزل و ادامه‌دهندگان راه او، ژئوپولیتیک را دانشی مستقل نمی‌داند، بلکه تعارضات ژئوپولیتیکی را جزء جدایی‌ناپذیر براهین جغرافیایی می‌شمارد. مسایل ژئوپولیتیکی از دید رکلو در کانون تأملات جغرافیایی جای دارد و غرض از پرداختن به آن نه تنها تأمل در رقابت میان ابرقدرتها در سطح جهان و گسترش امکانات و تدابیر سیاسی و نظامی آنها، بلکه همچنین مسایل حادی است که از تجزیه و جدایی خلقها و یا اقوام و از طریق تثبیت مرزهای سیاسی پدید می‌آید. براهین ژئوپولیتیکی الیزه رکلو به نحو انکارناپذیری از دیدگاههای راتزل علمی‌تر و سیاسی‌تر است، زیرا به جای تکیه کردن بر موجودیتی بیش و کم ماوراء طبیعی به نام ملت، توجه خود را به تضادهای طبقاتی در درون هر صورت‌بندی سیاسی معطوف داشته است.

رکلو با آثار جغرافی‌شناسان آلمانی آشنایی نزدیک داشته است. او در ایام جوانی کلاسهای درس

۱۶- همان مأخذ، ص ۲۳۰.

(دانشجویان جوان توجه کنند که این مطالب در اواخر قرن ۱۹ و حدود ۲۰ سال قبل از جنگ جهانی اول و قبل از انقلاب کمونیستی در روسیه شوروی و ورود ایالات متحده به عرصه بین‌الملل به عنوان ابرقدرت مطرح شده است).

۱۷- همان مأخذ، صفحات ۴۷۰ تا ۵۰۰.

کارل ریتز را درک کرده و برای الکساندر فن هومبولت که به حق می‌توان او را بنیان‌گذار جغرافیای نوین شمرد، اعتباری خاص قایل بود. رکلو با نوشته‌های راتزل نیز بی‌اعتنا نبود و گاه و بیگاه در آثار خود به آنها ارجاع می‌داد. با این همه در مورد جغرافیای سیاسی (پولیتیش ژئوگرافی) او خاموشی اختیار کرد. راتزل در این اثر کوشیده بود تا به اعتبار تمایزی اسطوره‌شناختی، میان ملت‌های جهانگشا که آنها را سزاوار اشغال سرزمین‌هایی پهناور می‌شناخت و ملت‌های فاقد روح جهانگشایی که محکوم بوده‌اند یوغ قیمومت و سیاست دیگران را بپذیرند، قایل به تفاوت بود. به اعتقاد او این ملتها به رغم قوانین انتخاب طبیعی، سرزمین‌های پهناوری را به ناحق در اختیار گرفته‌اند.

رکلو در برابر بیهوده‌گویی‌های نژادپرستانه راتزلی که دانسته یا ندانسته، در فاصله میان دو جنگ آتش به سرختبار تبلیغات ناسیونال سیوسیالیستی می‌افکند، تفسیر دیگری از مسایل ژئوپولیتیکی در آغاز قرن‌ها به دست داد، تفسیری که جغرافی‌شناسان فرانسوی همچنان در برابر آن بی‌اعتنایی پیشه کردند و سکوت معنادار خود را در برابر نوآوری‌های رکلو نشکستند.

به راستی از چه رو چنین غبار غلیظی در فراموشی زندگی و آثار رکلو را در خود گرفته است؟ برای پاسخ گفتن بدین پرسش مقدر، پیش از هر چیز لازم است به تحول اندیشه جغرافیا در فرانسه ارجاع داد و دریافت به چه سبب پاره‌ای از پدیده‌های فضایی در این نظم، توجه و عنایت جغرافی‌شناسان را به خود معطوف می‌داشته و از التفات به پاره‌ای دیگر شانه خالی می‌کرده است. آنچه در این میان مسلم است آن است که چنین سرنوشتی بیش از همه دامان مسایل سیاسی را گرفته است.

خاطر نشان کنیم که توجه به مسایل سیاسی و نظامی در جریان سده نوزدهم امری کاملاً معمول بوده است تا آنجا که الکساندر فن هومبولت در ۱۸۱۱ رساله سیاسی درباره پادشاهی گروناد جدید را در پنج جلد و رساله سیاسی درباره جزیره کوبا را به زبان فرانسوی انتشار می‌دهد و بسیاری دیگر از مؤلفان و از آن جمله فریدریش راتزل در *جغرافیای انسانی* (آنتروپوژئوگرافی) و *جغرافیای سیاسی* خود به طرح مسایل سیاسی و نظامی پرداخته‌اند. در مورد الیزه رکلو طبعاً آنچه ملایم طبع صنف جغرافی‌شناسان دانشگاهی واقع نشده، روش نقادانه و آزاداندیشانه او در طرح مسایل بوده است و بس.

بساری توسط سکوت تنها دامان آثار رکلو را نگرفت، بلکه کتاب *فرانسه شرقی*، اثر پل ویدال‌دولابلانش نیز که در آن به مسأله حساس و جنجال برانگیز آژاس و لورن اشارت رفته بود به نوبه خود به سرنوشتی مشابه گرفتار آمد. تحلیل بی‌طرفانه رکلو که در آن بدون پرده‌پوشی به مسؤولیت همه کشورها و دولتها اشارت رفته بود، در جو تعصب‌آمیز ناشی از بالاگرفتن احساسات کورمیلی، رویکردی جنجال‌آفرین تلقی می‌شد. بنابراین سکوت و پرده‌پوشی در قبال آثار رکلو امری تصادفی به

حساب نمی‌آید، بلکه رویه‌ای بود که به نحوی اندیشیده و نظام‌مندی اتخاذ شده بود. ویدال دولابلاش با وجود آشنایی با این آثار، چندان از آن یاد نکرد. ژان برون در *جغرافیای انسانی* خود که به سال ۱۹۱۰ انتشار یافت، در مورد *انسان و زمین* رکلو نوشت: «ترجیح می‌دهم درباره این کتاب که پس از درگذشت نویسنده انتشار می‌یابد، ذکری به میان نیاورم. کتاب که از نظرگاههای جغرافیایی جالب بی‌بهره نیست، بیشترین توجه خود را به طرح مسایل تاریخی و جامعه‌شناختی معطوف داشته است»^{۱۸}. شاگردان ویدال نیز با تأسی به استاد خود، بر نام این «تبعیدی» مطروده که در سوئیس و بلژیک از طریق قلم‌زدن امرار معاش می‌کرد، خط بطلان کشیدند و مقارن با ایامی که رکلو ی خسته و بیمار در تبعیدگاه خود در بلژیک چشم از جهان فرو می‌بست، استاد محافظه‌کار بر کرسی فرهنگستان علوم اخلاقی و سیاسی پاریس تکیه زده بود.

با این همه حذف نام رکلو از عرصه جغرافیای فرانسه امری بعدی بود و پس از درگذشت او اتفاق افتاد. در حقیقت مؤلف *انسان و زمین* در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، در داخل و خارج فرانسه از اشتهاری بی‌مانند برخوردار بود. از میان آثار رکلو، *جغرافیای جدید جهان* که مؤلف کمتر مجال یافته بود آراء آثارشستی خود را در آن مطرح کند، بیشتر مورد توجه قرار گرفت. این اثر سترگ ۱۹ جلدی که در چنین حجمی گسترده به تحلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی جهان می‌پرداخت، تا زمانی که توجه خود را به کشورهای دیگر و به استعمارگران غیرفرانسوی معطوف می‌داشت نمی‌توانست موجبات تشویش خاطر خوانندگان خود را فراهم آورد.

رکلو به خلاف ویدال به جای «ناحیه» «کشور» را اساس تحلیل خود قرار داد. این رویکرد که در قلمرو مسایل شهرهای بزرگ مؤثر و کارآمد بود، در سطح مطالعات ناحیه‌ای استحکامی چندان از خود نشان نداد. رکلو قادر نبود در قالب ناحیه و در ارتباط با توزیع فضایی نیروها و با توجه به موانع برخاسته از شکل‌بندی نیروها، با سهولت و چیره‌دستی به تحلیل تضادها و استراتژی گروههای گوناگون بپردازد. دیرزمانی مطالعه «چشم‌انداز» و بویژه چشم‌انداز روستایی در کانون توجه جغرافیای ویدالی قرار داشت، تا آنجا که پاره‌ای از جانشینان ویدال، جغرافیا را «علم به چشم‌انداز» تعریف کردند. با این همه به باور استاد، مطالعه برخی از این چشم‌اندازها، نظیر شهر و صنعت و بویژه چشم‌اندازهای سیاسی و ژئوپولیتیک از عرصه مطالعات جغرافیایی بیرون بود.

با این همه از نیمه دوم سده بیستم، به دلایل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، به تدریج توجه

جغرافیای دانشگاهی در فرانسه به پاره‌ای از این چشم‌اندازها، نظیر مطالعه شهرها و شبکه آنها، پدیده‌های صنعتی و بازرگانی و حتی جغرافیای سرمایه جلب شد و برای نخستین بار حضور و مشارکت در آنچه که «ساماندهی سرزمین» نامیده شد مورد توجه جغرافی‌شناسان قرار گرفت.

باری این تنها محافل «محافظة کار» در جغرافیا نبودند که در قبال رکلو بی‌اعتنایی پیشه کردند، بلکه آثار این بی‌اعتنایی در قلمرو جغرافیای «چپ» نیز مشهود بود، تا آنجا که پی‌یر ژرژنیز، که در نیمه قرن اخیر با انتشار «مقدمه بر مطالعه جغرافیای جمعیت در جهان» زمینه گسترش نوعی جغرافیای درگیر را فراهم آورد و با عطف توجه به قلمرو جغرافیای شهری، در تحول معناشناختی جغرافیا و در پیدایش یک جریان مارکسیستی در این عرصه پیشگام شد، در برابر تلاش بزرگ رکلو کماکان بی‌اعتنا ماند. بی‌گمان اگر رکلو در باورداشتهای ایدئولوژیکی خود جانب مارکسیسم را می‌گرفت، چه بسا با بالا گرفتن این جریان از اندیشگی در قلمرو جغرافیای فرانسه، آثار رکلو می‌توانست پرده سکوتی را که برگرداگرد آن کشیده بود واپس زند، در واقع جغرافی‌شناسان مارکسیست که به رغم اندک شمار بودن خود توانسته بودند در گسترش بخشیدن به قلمروهای معناشناختی جغرافیا نقشی در خور توجه ایفا کنند، به گذشته جغرافیا و همچنین به مفهوم و غایت آن اعتنای چندانی از خود ابراز نداشتند.

باری در جریان دهه ۱۹۷۰ شمار جغرافی‌شناسانی که به مسایل معناشناختی در جغرافیا توجهی عمیق نشان دادند، اندک بودند و این همان رویکردی بود که بعدها از آن به عنوان **بحران در جغرافیا** تعبیر شد. این جغرافی‌شناسان اندک پا از عرصه‌های مأنوس در جغرافیا فراتر نهادند و متوجه حوزه‌های جامعه‌شناسی و بویژه اقتصاد شدند، بی‌آنکه بتوانند در این عرصه‌ها چنان تغییری پدید آورند که آنان را در براهین‌شان به جد یاری دهد.

از دهه ۱۹۶۰، نخست مفهوم «فضا» و سپس دانش نواخته «بوم‌شناسی» به عرصه جغرافیا راه یافت. دانش جدید که مطالعه روابط میان فعالیت‌های انسانی و محیط طبیعی را وجهه همت خود قرار داده بود، به تدریج به صورت معارضی برای جغرافیا درآمد، تا آنجا که جغرافیا که از هر سو مورد بی‌مهری و انتقاد قرار داشت، اندک‌اندک اعتبار و جاذبه خود را از کف داد و از حقوقی که دیر زمانی از آن برخوردار بود محروم ماند و سرانجام کار به آنجا کشید که موضوعیت و فایده آن به جد مورد تردید قرار گرفت. پاره‌ای از جغرافی‌شناسان با دنباله‌روی از همگنان آنگلساکسون خود، نجات جغرافیا را از گرداب بحران، در آویختن به دامان صورت‌بندیهای ریاضی بازجستند تا شاید از این رهگذر بر علمیت دانایی خویش مهر تأیید زنند. بدین‌سان بود که جریان «جغرافیای نو» پدید آمد و به راه توسعه افتاد، بی‌آنکه در نهایت امر به عرصه مسایل بنیادی در جغرافیا پرتوی از روشنایی بیفکند. چنین بود که برخی از

جغرافی‌شناسان نظیر آندره مینیه، پل کلاوال و فیلیپ پنشمل بر آن شدند با نگاهی به گذشته، علل تنگناها و بن‌بست‌هایی را که جغرافیا با آن روبرو بود دریابند. شگفت آنکه در این بازگشت به گذشته، باز آثار الیزه رکلو همچنان از نظرها دور ماند!

شک نیست به جز موقعیت رکلو به عنوان یک مبارز سیاسی و به جز اندیشه‌های آنارشیستی او که انعکاس آن در آثار او چندان هم مشهود نبود، آنچه موجب مطرود ماندن پردوام آثار رکلو می‌شد، اعتباری بود که مؤلف برای پدیده‌های سیاسی قایل بوده است. ایولاکوست بر آن است که اتخاذ چنین مشی از سوی جغرافی‌شناسان بدان سبب است که اینان اصولاً پرداختن به مسایل سیاسی و بویژه توجه به نقش دولت را خارج از حیطهٔ کار خود می‌پندارند^{۱۹}. مثلاً ماکس دروئو در *جغرافیای انسانی* به ترتیب به تحلیل فضایی، به رویکرد بوم‌شناختی، به جنبه‌های جامعه‌شناختی و به رویکرد اقتصادی می‌پردازد^{۲۰}، بی‌آنکه از رویکرد سیاسی سخنی به میان آورد. مداخلات دولت در نگرش جغرافیایی دروئو تنها به قلمروهای اقتصادی محدود می‌ماند و تأثیر مرزها انعکاس خود را متحصراً در مسایل گمرکی باز می‌یابد. امتناع از پرداختن به پدیده‌های ژئوپولیتیک در برداشت جغرافی‌شناسان مارکسیست نیز مشهور است، به نحوی که بسیاری از آنان با وجود اعتباری که برای مسایل شهری و صنعتی و ساختارهای اقتصادی و اجتماعی قایل‌اند، از توجه به مسایل سیاسی و بویژه مسایل نظامی آشکار شانه خالی می‌کردند. از دید آنها ژئوپولیتیک شبیحی است هول‌انگیز، یادآور توسعه‌طلبیهای خونبار آلمان هیتلری. تا آنجا که پی‌یرژرژ در مقدمه بر *جغرافیای فعال* می‌نویسد: «کریه‌ترین کاریکاتور در جغرافیای کاربردی در نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم، ژئوپولیتیک است که با ارایهٔ شبه براهین علمی، اغلب به کار توجیه مطالبات ارضی و غارت و تاراج سرزمینهای دیگران آمده است»^{۲۱}. این بیان که آشکارا به نفی سیاستهای توسعه‌طلبانه آلمان نازی و بی‌اعتبار کردن توجیه این سیاستها نظر دارد، بیشتر بدان سبب عنوان می‌شود که جغرافی‌شناسان دانشگاهی، طرد ژئوپولیتیک را از عرصهٔ مطالعات خود، شرط ضروری ارتقاء دانایی خود به مرتبهٔ علم می‌پنداشته‌اند.

طرد مسایل سیاسی از قلمرو مطالعات جغرافیایی، محدودیت عرصهٔ این مطالعات را در طول نیم

19- Yves Lacoste, *Paysage Politique*, Livre de poche, Paris, 1990, p. 224.

۲۰- ماکس دروئو، *جغرافیای انسانی*، ترجمهٔ سیروس سهامی، تهران، انتشارات رابزن، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

21- Pierre George, *Géographie active*, P. U. F., Paris, 1964, p. 7.

قرن به دنبال داشته است، تا آنجا که به خلاف بسیاری از قلمروهای علمی دیگر که در آن گسست معرفت‌شناختی پدید آمده در انتهای سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، موجب گسترش این قلمروها، تعمیق مطالعات و دگرگونی کیفی آنها شده، جغرافیا به عکس، با رها کردن عرصه مطالعات سیاسی که شاخص‌ترین نشانه آن بی‌توجهی به تلاشهای خستگی‌ناپذیر الیزه رکلو است، گامی بلند به سوی قهقرا برداشته است.

در پایان این مقال جا دارد بار دیگر یادآور شویم که آثار رکلو و بویژه کتاب شامخ او انسان و زمین، نقطه عطفی در تاریخ اندیشگی جغرافیا محسوب می‌شود. پیش از او جغرافیا به عنوان ابزار قدرت و به مثابه نمودی ایدئولوژیکی و تبلیغاتی در اختیار دستگاه حکومت قرار داشته است. رکلو نه تنها بر توان و کارایی و بر قدرت تأثیر این ابزار، از طریق گسترش آنچه که در حیطه مطالعات جغرافیا قرار می‌گرفته، افزوده است و درهای جغرافیا را به روی مضامینی نو که تا آن هنگام عاملان مورد غفلت قرار داشته گشوده است، بلکه جغرافیا را به صورت وسیله‌ای کارآیند علیه ستمگران و طبقات مسلط جامعه به کار گرفته است. جغرافیای الیزه رکلو، دانشی است درگیر، نه زینت‌المجالسی که هم آن مصروف توجیه وضع موجود می‌شود.